

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقریرات درس خارج اصول

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرسی طباطبائی یزدی دامت برکات

دوره‌ی دوم - سال نهم - سال تحصیلی ۹۱-۹۲

جلسه ۵۹ - شنبه ۹۱/۱۱/۲۱

بیان شد بهترین دلیلی که می‌توان برای جریان اصل در بعض اطراف، به آن تمسک کرد حدیث حلیت (كُلُّ شَيْءٍ فِيهِ حَلَالٌ وَ حَرَامٌ فَهُوَ لَكَ حَلَالٌ أَبَدًا حَتَّى تَعْرِفَ الْحَرَامَ مِنْهُ بِعَيْنِهِ) است. از این روایت استفاده می‌شود که شیء بما هو شخصٌ و فردٌ حلال است نه اینکه حالتی از شخص، حلال باشد، در نتیجه نمی‌تواند مثبت ترخیص تخییری باشد؛ زیرا ترخیص بدلی به معنای جواز ارتکاب در حالتی دون حالتی است در حالی که روایت، فرد و شخص را بما هو فردٌ حلال می‌داند و لذا نمی‌تواند مفید حلیت بعض اطراف فی حالة دون حالة باشد.

علاوه بر این سخن می‌توان گفت: در تمام ادله‌ی برائت که به نحو کلی ارائه شده است مانند حدیث «رُفِعَ مَا لَا يَعْلَمُونَ» یا «مَا حَجَبَ اللَّهُ عِلْمَهُ عَنِ الْعِبَادِ فَهُوَ مَوْضُوعٌ عَنْهُمْ» یا «التَّاسِ فِي سَعَةِ مَا لَا يَعْلَمُونَ» یک محذور اثباتی وجود دارد که نمی‌گذارد این ادله شامل بعضی از اطراف علم اجمالی به نحو تخییر گردد. مثلاً اگر حدیث رفع را در نظر بگیریم و بگوییم نتیجه‌ی آن ترخیص در ترک احد الاطراف علی نحو التخییر است، معنایش این خواهد بود که: حاکمی که احکام کثیره‌ی الزامی دارد و اصل الزام برای مکلفین شناخته شده است، اگر در یک قاعده‌ی کلی و فراگیر بیان کند به مجرد اشتباه (از هر ناحیه‌ای) مکلفین مخیرند یکی از دو طرف معلوم را رها کنند و بدون اینکه معیاری ارائه نماید این تخییر را صرفاً به خواسته‌ی مکلفین منوط کند، عقلاً این روش را روش قانون‌گذاری نمی‌دانند، هرچند عقلاً محال نیست. بلی این روش عرفاً در موارد خاص پذیرفتنی است اما با فرض اینکه حاکم، احکام کثیره‌ی الزامیه‌ی معلومه دارد اگر در یک قانون کلی ترخیص دهد که در موارد علم اجمالی به مجرد کوچک‌ترین اشتباهی، مکلف آزاد

است به انتخاب خود یکی را مرتکب شود، عقلاً و عرف این روش را روش قانون‌گذاری نمی‌بینند بلکه این عمل را کُتره و بدون دلیل می‌دانند؛ زیرا اگر قانون الزامی وجود دارد باید در حدّ معقول اطاعت شود و اگر قانون وجود ندارد چرا از ابتدا آن را تکلیف الزامی بنامیم و این خلاف فرض است.

نتیجه آنکه:

همان‌گونه که جریان اصل در تمام اطراف با فروضی که ذکر شد مستهجن است، جریان اصل در بعض اطراف علی سبیل التخییر نیز مستهجن است هرچند درجه‌ی استهجان آن پایین‌تر است، چنان‌که جریان اصل در یکی دون دیگری ترجیح بلا مرجّح است.

آنچه بیان کردیم سخنی است که بعد از بررسی سخنان بزرگان اصول و با تأمل در موضوع بدان دست یافته‌ایم، و نکته‌ی محذور اثباتی عدم جریان اصل در بعض اطراف را نیز استهجان عقلایی و عرفی می‌دانیم، لذا اگر در مواردی چنین استهجانی وجود نداشت یا حاکم عنایت ویژه‌ای به آنها داشت، از آنجا که عرف مستهجن نمی‌بیند چنین محذوری وجود ندارد.

مؤید نکته‌ی فوق، مؤثقه‌ی عمّار و نظیر آن می‌باشد که امام علیه السلام اجازه ندادند هیچ‌یک از اطراف مورد ارتکاب قرار گیرد. در مؤثقه‌ی عمّار حضرت فرمودند: «يُهْرَقُهُمَا جَمِيعاً وَ يَتَيَّمُ»^۱ یعنی دو اناء باید ریخته و ترک شوند و اگر اصل در یکی به صورت تخییری قابل اجرا بود حضرت علیه السلام می‌فرمودند یکی از دو اناء را بیرون بریز و با دیگری وضو بگیر، ولکن فرمودند هر دو را بریز و تیمّم انجام بده. گرچه در مثل چنین جایی گاهی می‌توان احتیاط کرد؛ مثلاً اگر مکلف بتواند ابتدائاً با آب یک ظرف وضو بگیرد و نماز بخواند و سپس با آب اناء دیگری ابتدا اعضا را تطهیر کرده و وضو بگیرد و دوباره نماز بخواند یقین می‌کند با وضو نماز خوانده است، با وجود چنین فرضی امام علیه السلام فرمودند دو ظرف را ترک کند و تیمّم کند و این خلاف قاعده است، ولی می‌توان گفت به حسب معمول دو ظرف به مقدار کمی دارای آب هستند و معمولاً این مقدار نیست که تطهیر کند و وضو بگیرد، لذا حدیث مذکور منزل بر موارد عادی است.

در هر حال ما از این روایات به عنوان دلیل استفاده نمی‌کنیم، بلکه آنها را مؤید نکته‌ی اصلی یعنی استهجان عرفی چنین ترخیصی می‌دانیم.

انحلال علم اجمالی

۱. تهذیب الاحکام، ج ۱، ص ۲۴۸، ح ۴۳.

اکثریت قاطع علما قائلند باید در اطراف علم اجمالی احتیاط کرد. البته بیان‌های مختلفی دارند که یکی از آنها بیانی بود که ذکر کردیم.

اما اگر علم اجمالی منحل شود احتیاط واجب نخواهد بود. اکنون باید دید مقصود از انحلال چیست؟ انحلال به دو قسم انحلال **حقیقی** و **غیر حقیقی** تقسیم شده است و انحلال غیر حقیقی را به انحلال **تعبدی** و **حکمی** تقسیم کرده‌اند، هرچند برخی انحلال غیر حقیقی را همان انحلال حکمی دانسته‌اند.

انحلال حقیقی: مقصود از انحلال حقیقی آن است که وجداناً علم اجمالی مکلف به علم تفصیلی و نهایتاً شک بدوی تبدیل شود.

انحلال غیر حقیقی: مقصود از انحلال غیر حقیقی آن است که وجداناً چنینی حالتی رخ ندهد اما اتفاقی بیافتد که اثر علم اجمالی را خنثی کند.

اگر کسی شک داشته باشد یا اناء شرقی نجس است یا اناء غربی و پس از مدتی علم پیدا کند منشأ نجاست که موجب علم اجمالی سابق شده است دقیقاً به اناء شرقی اصابت کرده است و هیچ رابطه‌ای با اناء غربی ندارد، در چنین حالتی علم اجمالی اثر خود را از دست می‌دهد، در نتیجه اگر از اناء شرقی اجتناب کند و بداند اناء غربی نجس نیست روشن است که به وظیفه‌ی خود عمل کرده است و اگر از اناء شرقی که معلوم النجاسة است اجتناب کند و در اناء غربی به عنوان مشکوک الطهارة بدوی، قاعده‌ی طهارت یا اصول مؤمنه‌ی دیگر را جاری کند، این اصل بدون هیچ مزاحمی جاری است و فراغ ذمه حاصل شده است. انحلال در صورتی که وجدانی و تکوینی باشد امری واضح و بدون مناقشه است.

انحلال حکمی: انحلال غیر حقیقی آن است که بالوجدان علم اجمالی تبدیل به علم تفصیلی نشود و معلوم جدید چنین نباشد که دقیقاً منطبقاً علیه علم اجمالی را نشان دهد. در چنین حالتی هرچند انحلال رخ می‌دهد اما این انحلال حکمی است که فرد بارز آن چنین است که مکلف علم پیدا کند به اصابت نجاست به یکی از دو اناء و در نتیجه اجتناب از هر دو اناء لازم باشد، ولی چون احد الانائین مسبوق به نجاست است، با جریان استصحاب نجاست آن اناء که مقدم بر قاعده‌ی طهارت است، قابلیت جریان اصل مؤمن در آن وجود نداشته باشد، به ناچار طرف دیگر می‌تواند بدون هیچ مزاحمی مجرای اصل مؤمن باشد و ترجیح بلا مرجح لازم نمی‌آید.

نتیجه اینکه اگر مکلف مثلاً از اناء شرقی که مستصحب النجاسة است اجتناب کند کافی است و اجتناب

از اناء غربی لازم نیست؛ زیرا اصل مؤمن طهارت یا اصول دیگر در آن بدون مزاحم جاری می‌شود. بنابراین علم اجمالی عملاً فاقد اثر بوده و موجب احتیاط در دو طرف نمی‌شود، هرچند تکویناً علم اجمالی تبدیل به علم تفصیلی نشده است.

مواردی که با جریان اصل مثبت تکلیف، اعم از مثبت عقلی یا نقلی، اجتناب از احد الطرفین واجب باشد و در نتیجه اصل مؤمن در طرف دیگر بدون مزاحم جاری باشد، **انحلال حکمی** می‌نامند؛ یعنی در حکم انحلال است و اثر علم اجمالی بار نمی‌شود.

اما انحلال حکمی منحصر در این فرد نیست و احتمال می‌رود دو فرد دیگر بتوان برای آن تصویر کرد. فرد دیگری از انحلال غیر حقیقی که برخی به آن **انحلال تعبّدی** می‌گویند آن است که مکلف علم به نجاست احد الإنائین پیدا می‌کند ولی بینه‌ای قائم شود که قطره‌ی نجسی که می‌دانیم به یکی برخورد کرده است به اناء شرقی برخورد کرده است. بینه مفید علم نیست، در نتیجه علم وجدانی اجمالی مکلف تبدیل به علم وجدانی تفصیلی نمی‌شود ولی چون شارع بینه را به منزله‌ی علم قرار داده است و کشف ناقص آن را متمیم کرده است تعبّداً مکلف اناء شرقی را نجس محسوب می‌کند، لامحاله در اناء شرقی اصل جاری نمی‌شود اما در اناء غربی اگر شک وجود داشته باشد اصل مؤمن بدون معارض جاری است. در این فرض نیز انحلال حقیقی رخ نداده است اما چون اثر علم اجمالی به برکت تعبّد به طریقت بینه از بین رفته است آن را انحلال حکمی یا تعبّدی می‌نامند. در هر حال انحلال غیر حقیقی است.

فرد دیگری از انحلال حکمی که جای بحث دارد آن است که مکلفی علم اجمالی به اصابت نجاست به یکی از دو اناء دارد، سپس علم وجدانی پیدا می‌کند که اناء شرقی نجس است اما علم پیدا نمی‌کند که آن نجاست معهود قبلی به اناء شرقی اصابت کرده است. به تعبیر دیگر در این فرض، مکلف علم پیدا می‌کند که اناء شرقی نجس است و احتمال می‌دهد که منشأ نجاست آن همان نجاست قبلی بوده است و احتمال می‌دهد که نجاست دیگری به آن برخورد داشته است. در این صورت بحث وجود دارد که آیا انحلال مذکور، حقیقی است یا غیر حقیقی؟

برخی مانند مرحوم نائینی این انحلال را حقیقی دانسته‌اند و برخی آن را منکر شده‌اند.

مقرر: سید حامد طاهری